

زندگی یک کارگر انقلابی



И.В. БАБУШКИН 1873-1906

زندگی یک کارگر انقلابی

ایوان بابوشکین

سیسیلیا بابروفسکایا

Title: Ivan Babushkin (1873, 1906), a Short Biograohy

Compiled by: Cecilia Bobrovskaya (1873-1960)

عنوان اصلی: ایوان بابوشکین، یک زندگی کوتاه

تدوین توسط: سیسیلیا بابروفسکایا

چاپ اول: پاییز ۱۳۵۹، انتشارات سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر

در چاپ اول عنوان اصلی «زندگی یک کارگر قهرمان» بود که در چاپ فعلی به «زندگی یک کارگر انقلابی» تغییر داده شد.

چاپ دوم: بهار ۱۴۰۲، سایت کارخانه (www.karkhane.org)

این ترجمه با نسخه‌ی انتشارات کتابخانه‌ی کارگران، نیویورک، چاپ سال ۱۹۳۲ (Workers Library Publisher, New York, 1932) مطابقت کلی داده شد و اغلاط اندکی در نسخه‌ی فارسی بود که رفع

گردید.

فهرست مطالب

- ۱..... مدخل
- ۳..... کودکی
- ۴..... در کارخانه
- ۶..... بیداری در کارخانه
- ۹..... بابوشکین با لنین دیدار می کند
- ۱۲..... از شاگردی تا آموزگاری
- ۱۵..... ارتقای بیشتر
- ۲۲..... کارگر رابط با ایسکرا
- ۲۷..... دستگیری ، زندان و فرار
- ۲۸..... با لنین در لندن
- ۳۰..... نماینده‌ی ایسکرا در سن پترزبورگ
- ۳۱..... دستگیری و تبعید به سیبری
- ۳۲..... مبارزه‌ی ۱۹۰۵ و مرگ به هنگام انجام وظیفه
- ۳۵..... مؤخره‌ای کوتاه بر چاپ جدید

"هنگامی که پیشنهادان طبقه‌ی کارگر، بینش سوسیالیسم علمی، یعنی ایده‌ی نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر را فرا بگیرند، هنگامی که این ایده‌ها وسیعاً همه‌گیر شود و سازمان‌های طبقه‌ی کارگر هستی یابند و قادر شوند که مبارزات پراکنده‌ی اقتصادی موجود کارگران را به یک مبارزه‌ی طبقاتی آگاهانه ارتقا دهند، در آن هنگام که کارگران روسیه رهبری عناصر دموکرات را به عهده گرفته باشند، آن گاه است که کارگران روس حکومت خودکامه را سرنگون ساخته و به یاری پرولتاریای جهانی در مسیر یک راه مستقیم، مبارزه‌ی سیاسی گسترده‌ای را تا یک انقلاب پیروزمند کمونیستی رهبری خواهند کرد."^۱

این نشان دهنده‌ی آن است که لنین چگونه با روشنی و بصیرتی خاص در سال ۱۸۹۴، یعنی ۲۳ سال قبل از به‌انجام‌رسیدن واقعی انقلاب در اکتبر ۱۹۱۷، فداکاری سترگ، تلاش‌های عظیم و وظیفه‌ی پرولتاریای روسیه را توصیف کرد و این انقلابی بود که تحت رهبری او به پیروزی رسید. پس از انقلاب اکتبر، لنین همیشه تأکید بر این داشت که این پیروزی شکوهمند، تنها به دلیل سال‌ها تلفیق فعالانه‌ی تئوری و عمل انقلابی به‌وسیله‌ی بلشویک‌ها حاصل آمده است. بلشویک‌ها نه تنها به توده‌ها آموزش می‌دادند بلکه از آنان درس نیز می‌آموختند و به این ترتیب قادر شدند نفوذ ایدئولوژیک خود را به‌طور سازمان‌یافته‌ای در میان توده‌ها بسط دهند و استحکام بخشند.

بابوشکین، شاگرد، مبارز مسلح، دوست شخصی لنین و نخستین کارگر رابط بلشویک‌ها، نمونه‌ی یک سازمان‌دهنده‌ی توده‌ای بلشویک بود.

هنگامی که لنین دریافت که بابوشکین قربانی جلادان تزاری شده است چنین نوشت :

^۱ ولادیمیر لنین، مجموعه آثار، جلد یک.

"انسان‌ها قهرمانانی دارند. اینان مردانی هستند هم‌چون بابوشکین. مردان و زنانی که نه‌تنها یک یا دو سال، بلکه یک دهه پیش از انقلاب را وقف آزادی طبقه‌ی کارگر نموده‌اند. مردان و زنانی که نیروی خود را بی‌جهت، به گونه‌ی فعالیت‌های تروریستی منفردانه هدر نداده‌اند. آنان همیشه تلاش کرده‌اند، پیگیرانه در میان توده‌های پرولتاریا فعالیت نموده‌اند و آگاهی طبقاتی خود، سازمان‌های خویش و ابتکارات انقلابی خود را تکامل داده‌اند. آنان مردان و زنانی هستند که به هنگام فرا رسیدن بحران و آغاز انقلاب که میلیون‌ها نفر سر به خیزش برمی‌دارند، مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای را علیه استبداد تزاری رهبری کرده‌اند. پیروزی بر حکومت خودکامه‌ی تزاری در بطن یک مبارزه‌ی توده‌ای به رهبری انسان‌هایی چون بابوشکین امکان‌پذیر گردید."

"بدون مردان و زنانی این‌چنین، انسان‌های روس برای همیشه ملتی مشتمل بر بردگان، مشتمل بر رعایا^۲ (سرف) باقی می‌ماندند. و با رهبری انسان‌هایی چنین، مردم روس آزادی کامل خود را فارغ از هرگونه استثمار به‌دست آوردند."

داستان زندگی و فعالیت بابوشکین که به‌طور خلاصه در این صفحات درج گردیده، از منابع زیر اقتباس شده است:

- ۱- زندگی‌نامه‌ی ناتمامی که بابوشکین خود به تقاضای لنین نوشته و اکنون در بنگاه مارکس-انگلس-لنین در مسکو نگه‌داری می‌شود.
- ۲- مقالات لنین در رابطه با بابوشکین.
- ۳- خاطرات رفیق کروپسکایا، همسر لنین، و بلشویک‌های دیگر.

² Serfs

ایوان واسیلیه‌ویچ بابوشکین^۳ در ژانویه ۱۸۷۳ در یک خانواده‌ی فقیر دهقانی در منطقه‌ی ولگدا^۴ به دنیا آمد. زمین متعلق به والدین او آن قدر کوچک بود که پدرش واسیلی بابوشکین، مجبور بود برای تأمین معاش خانواده خود در کارخانه‌های نمک، که شرایط کار بسیار وحشتناکی داشت، کار کند.

پنج‌ساله بود که پدرش مرد. مادرش اکتالینا بابوشکین^۵ با سه فرزند خود در وضعیت دشواری به سر می‌برد. او مجبور شد وانی (ایوان) بزرگترین فرزند خانواده را به‌گدایی بفرستد.

همین که اکتالینا بابوشکین امید خود را به رهایی از چنگال گرسنگی و فقر در روستای بومی خویش از دست داد همراه دو فرزند کوچکتر خود به جست‌وجوی کار عازم سن‌پترزبورگ شد. ایوان که در این هنگام هفت‌سال داشت، تحت سرپرستی خویشان خود که به گونه‌ای جنایتکارانه او را تحقیر و استثمار می‌کردند، قرار گرفت. بابوشکین جوان یک سال نزد آنان زندگی کرد، آن‌گاه مادرش او را به سن‌پترزبورگ برد و برایش در یک دامداری کاری پیدا کرد.

در دامداری مجبور بود بیش از آن‌چه برای بستگانش در روستا کار می‌کرد، تلاش نماید. او می‌بایست بارهای سنگین را روی سر خود حمل کند، آن‌چنان که خون به چشمانش می‌دوید و دیدگانش از شدت سرخی همانند لهیب آتش می‌شد. علاوه‌براین، کارفرمایش با او به شدت بد رفتاری می‌کرد و کتکش می‌زد. کار آن‌چنان شدید بود که هرگاه برای مداوای چشمانش به بیمارستان فرستاده می‌شد، بسیار خشنود می‌گردید. بابوشکین در زندگی‌نامه‌ی خود می‌گوید:

³ Ivan Vasilyevich Babushkin

⁴ Vologda

⁵ Ekaterina Babushkin

"از این که به بیمارستان می‌رفتم، دل شاد بودم. چون کسی مرا سرزنش نمی‌کرد، می‌توانستم تمام روز را با چشمان بسته روی تخت‌خواب کوچک دراز بکشم و هیچ کس هم مزاحم نمی‌شد."

بعد از این دورانِ مصیبت‌بار، به ازای بیست و چهار کوپک در روز به‌عنوان نوآموز به استخدام ناوشکن کرونشتاد^۶ درآمد. با این دستمزد نسبتاً مناسب تا هجده سالگی، که این کار را نیز ترک گفت، زندگی خود را گذراند.

در کارخانه

مبارزه‌ی اساسی کارگران سن‌پترزبورگ در نیمه‌های قرن ۱۹، متوجه مدت زمان کار روزانه بود. این مسئله در مطالبات درخواستی آن زمان کارگران منعکس گردیده است. این خواسته‌ها در یکی از اعلامیه‌های اعتصابیون آن دوره به قرار زیر آمده است:

۱- ما خواستار آن هستیم که کار روزانه، که در حال حاضر از ۶ صبح تا ۸ صبح است، به ۷ صبح تا ۷ شب تقلیل پیدا کند.

۲- ما خواستار آن هستیم که مدت زمان صرفِ نهار یک ساعت و نیم گردد تا به این ترتیب کار روزانه از ۱۲ ساعت به ۱۰/۵ ساعت کاهش پیدا کند.

۳- ما می‌خواهیم که کار در تمامی کارخانه‌ها در روزهای شنبه از ساعت ۲ متوقف گردد.

از تمامی این خواسته‌ها برمی‌آید که دردناک‌ترین نکته در حیات کارگران، کار طولانی و مشقت‌بار بوده است. در آن زمان ایده‌آل کارگران ۱۲ ساعت کار به جای ۱۴ ساعت یعنی از ۶ صبح تا ۸ شب بود. بابوشکین زندگی در کارخانه را بدین شرح توصیف می‌کند:

⁶ Kronstadt

"سال اول در کارخانه زندگی نمی‌کردم، فقط کار می‌کردم، در آن‌جا بر اساس مقدار کاری که انجام می‌دادیم، پول می‌گرفتیم. شب و روز کار می‌کردیم. با وجود این که تنها از خانه تا کارخانه فقط ۲۰ دقیقه راه بود، گه‌گاه برای چند روز در کارخانه می‌ماندم و اصلاً به خانه نمی‌رفتم. به خاطر دارم که یک مرتبه مجبور شدم ۶۰ ساعت یکسره کار کنم. تنها برای گاز زدن لقمه‌ای نان فرصت داشتم. گاه به علت خستگی ناشی از کار، در حین مراجعت از کارخانه به منزل به‌خواب می‌رفتم، سر بر تیرهای چراغ برق می‌گذاشتم، می‌خوابیدم و بلند می‌شدم و باز به خواب فرو می‌رفتم، خواب می‌دیدم که در حال پارو زدن هستم و پارو به ساحل خورده است. در اثر کار شدید اطلاعی از زندگی واقعی نداشتیم. دهان ما همیشه چنان به شدت کف می‌کرد که مانند برف سفید می‌شد. تمامی آرزویمان بر یک چیز دور می‌زد و آن فرا رسیدن روز تعطیل بود. هنگامی که یک روز تعطیل فرا می‌رسید، نیمی از روز را می‌خوابیدیم و دیگر نه امکان دیدن چیزی وجود داشت و نه امکان شنیدن چیزی و نه هیچ امکانی برای آموختن موجود بود. وقتی هوا هنوز گرگ‌ومیش بود، باز کار شدید و خستگی‌آور شروع می‌شد و دیگر نه زندگی معنایی داشت و نه آسایش. با وجود کار دهشتناک، کسی نبود که با تو کلمه‌ای حرف بزند یا از تو قدردانی کند و یا حتی تو را سرزنش نماید. هیچ‌کس حتی برای یک دم استراحت نمی‌کرد. ما برای چه کسی این رنج جان‌کاه را متحمل می‌شدیم؟ تنها برای سرمایه‌داران، برای سود و برای زوال بردن خویش. برای ما راه‌رهایی، تنها در این حقیقت بود که اوضاع را کاملاً درک کنیم، آثار مشنوم این ستم دهشتناک را تشخیص دهیم و علیه آن به ستیز برخیزیم."

"این بود زندگی غمناک ما و این‌گونه بود زندگی اکثریت مردم. در این‌جا من شرح زندگی خود را از هنگامی که انسانی در خلاء - انسانی بدون آگاهی - بودم تا هنگامی که به انسانی سوسیالیست تبدیل شدم به پایان می‌برم."

شرایط غیر قابل تحمل کار در کارخانه‌های روسیه، کارگران را حتی پیش‌تر از زمان مورد توصیف بابوشکین به اعتصاب‌های متوالی سوق داده بود. بعدها از میان کارگران کارخانه افرادی بیرون آمدند که به پیشروان سازمان‌دهندگان و رهبران مبارزه‌ی طبقاتی آنان تبدیل شدند. ایوان بابوشکین جوان در کارخانه‌ی خویش با گروهی از کارگران آگاه و جوان تماس پیدا کرد و دریافت که آن‌ها با روشنفکران انقلابی در ارتباط هستند.

بیداری در کارخانه

بابوشکین آشنایی خود را با جنبش انقلابی این‌گونه به روشنی توضیح می‌دهد:

"یک روز شنبه، هنگامی که تا شروع کار تنها ۱۰ تا ۱۵ دقیقه وقت باقی بود و بعضی از ما در آن حول‌وحوش پرسه می‌زدیم، صدای کسی را شنیدم که می‌گفت: "بیاید به بردگی خاتمه دهیم. هیچ عاقبتی در ادامه‌ی این کار نخواهیم داشت."

آن که این‌گونه صحبت می‌کرد، یک مکانیک به نام کوستیا^۷ بود. او جوانی بود هم‌چون خود من. من سر خود را به علامت تأیید بلند کرده و گفتم: "درست است. تنها احمق‌ها چنین کارکردنی را دوست دارند." کوستیا سیاست‌مدارانه به من گفت: "فردا یک‌شنبه است، آیا دسته‌ی شما می‌خواهد کار کند؟" گویا در من وضعیت مناسبی دیده بود. او گفت: "فردا که تعطیل است در خانه چه می‌کنی؟" من با تأنی گفتم: "کار به‌خصوصی نمی‌کنم. ما می‌خواهیم یک برنامه‌ی رقص ترتیب دهیم." امید داشتیم او را ترغیب کنم تا در یک وقت مناسب ملاقاتش نمایم.

"کتاب داری؟"

⁷ Kostya

"من جا خوردم، مدت‌ها بود که حتی یک کتاب هم نخوانده بودم، اگر چه یک دو جین کتاب داشتم اما برایم قابل فهم نبودند، برای همین هم همان‌طور دست‌نخورده روی قفسه مانده بودند و فقط کار تزئین اتاق یک مرد جوان را انجام می‌دادند."

بابوشکین در اولین یک‌شنبه‌ی آزاد خود آشنای جدیدش کوستیا را در اتاق او ملاقات کرد. در اتاق وی دو کارگر جوان دیگر را دید که مشغول مطالعه‌ی یک اعلامیه بودند. به بابوشکین هم اعلامیه داده شد تا بخواند. او در خاطرات خود می‌گوید:

"از همان اولین کلمه فهمیدم این چیزی است که من هرگز تا کنون نه دیده‌ام و نه خوانده‌ام. اولین کلمه‌ها را که خواندم و حالت خاصی در خود احساس کردم. افکارم بی‌اراده، آن‌چنان سریع به پرواز درآمد که به سختی می‌توانستم مطالعه کنم. اعلامیه علیه کشیش‌ها، تزار و دولت سخن می‌گفت. اعلامیه با لحن قدرتمندی نوشته شده بود و همان‌طور که می‌خواندم بیشتر و بیشتر متقاعد می‌شدم که اعلامیه آن‌چه که می‌گوید صحت دارد و هر کس می‌باید تمامی آن‌چه را که در آن گفته شده انجام دهد. حتی توانستم اعدام خود را به جرم فعالیت‌های ارتكابی علیه دولت در نظر مجسم کنم. احساس می‌کردم که تمام زندگی‌ام زیر و رو خواهد شد. در همان هنگام و به ناگاه این‌را فهمیدم که هیچ‌کس در هیچ‌جا نتوانسته است مثل رژیم تزاری این چنین برای تحمیق مردم به خلق و ابداع دست بزند. من به آن‌چه در اعلامیه گفته شده بود، بدون هیچ‌گونه تردیدی اعتقاد پیدا کردم. اعلامیه تأثیر عمیقی بر من گذاشت. با اشکال توانستم اعلامیه را به پایان برم. بر اثر اندیشه‌هایی که اعلامیه در من برانگیخته بود احساس سنگینی می‌کردم. مفهوم اعلامیه به‌طور عمیقی ذهن مرا به تحرک درآورده بود و از این پس من به یک عنصر ضدحکومت تبدیل شدم. اعلامیه را به آرامی به کوستیا برگرداندم. سریعاً منظور او را از دعوت خود درک کردم و به همین دلیل دریافتم که فدا کردن هر چیز، حتی زندگی یک انسان، در این راه جایز است."

تصمیم بابوشکین مبنی بر این که یک عنصر ضدحکومت گردد، سرتاسر زندگی او را تغییر داد. این امر گر چه یک باره و به دنبال خواندن یک اعلامیه پیش آمده بود، اما اتفاقی نبود. این تنها نشان دهنده‌ی آن بود که در روسیه رشد سرمایه‌داری تا چه اندازه با رشد گورکن آن، یعنی طبقه‌ی کارگر که خلق رهبران خویش را آغاز کرده بود، همراه شده بود.

بعد از قضیه‌ی اعلامیه، شروع به آموزش خود کرد. او مطالعه‌ی شدیدی را آغاز نمود و در مدارس کارگری یک‌شنبه حضور یافت. در این مورد او در شرح زندگی خود می‌نویسد:

"پاییز فرا می‌رسید. ما بی‌صبرانه منتظر باز شدن مدرسه‌ی یک‌شنبه بودیم. درباره‌ی این مدرسه حرف‌های زیادی شنیده بودیم. در ستایش این مدرسه بسیار حرف زده شده بود. گفته شده بود که در آن جا هر کس می‌تواند به شناخت انسان‌ها نائل آید. به‌ویژه این که در آن جا می‌توان معلومات کسب کرد. تمامی معلمان در آن جا مجانی کار می‌کردند چون می‌خواستند شناخت همه‌جانبه‌ای به مردم بدهند، آنان به خاطر مردم حاضر بودند هرگونه اذیت و آزاری را از سوی حکومت تحمل کنند."

این مدارس یک‌شنبه به‌طور قانونی وجود داشتند و به نحو ماهرانه‌ای به‌وسیله‌ی روشنفکران انقلابی مارکسیست مورد استفاده قرار می‌گرفتند. آنان به‌عنوان معلم به آن جا می‌رفتند تا در پوشش قانونی به ترویج بینش انقلابی خود در میان کارگران کارخانه بپردازند. این معلمان به‌جای درس رسمی جغرافیا، اقتصاد سیاسی مارکسیستی تدریس می‌کردند. به‌جای تاریخ مرسوم که با شرح چپاول‌های قهرمانانه‌ی تزارها عجین شده بود، تاریخ جنبش انقلابی را می‌آموزاندند و به شکلی پوشیده به کارگران می‌گفتند که چگونه تزارهای روس، نقش ژاندارم‌های بین‌المللی را ایفا می‌کنند و این که آنان چگونه جنبش‌های آزادی‌خواهانه را نه تنها در روسیه بلکه در سراسر اروپا سرکوب می‌نمایند.

بابوشکین در سن پترزبورگ به یک چنین مدرسه‌ای وارد شد. ن. کروپسکایا^۸ و دوستش لیدیا نیپوویچ^۹ مسئول اداره‌ی این مدرسه بودند. این دو بعدها بلشویک‌های معروفی شدند. کروپسکایا در یادداشت‌های خود می‌نویسد که بابوشکین هیچ‌گاه کار خلافی انجام نمی‌دادند. یک‌بار در اثنای درس دستور زبان روسی، هنگامی که از او خواسته شد مثالی ذکر کند، بر روی تخته سیاه چنین نوشت: "به زودی در کارخانه‌ی ما اعتصاب خواهد شد." بعد از درس لیدیا نیپوویچ او را به کناری کشاند و به علت بی‌دقتی‌اش او را سرزنش کرد و خاطرنشان ساخت که یک نفر می‌تواند انقلابی باشد، بدون این که درباره‌ی آن داد و بی‌داد راه بی‌اندازد. بابوشکین سرخ شد و به شدت متأثر گردید. اما از آن به بعد روابط بسیار دوستانه‌ای بین معلم و شاگرد برقرار گشت. از این‌رو او از همان آغاز مدرسه، صبر و تحمل انقلابی را می‌آموخت. کار مدرسه‌ی یک‌شنبه‌ها، بیان روشنی است از آن‌چنان شیوه‌هایی که بلشویک‌ها را در شرایط محدود آن زمان قادر می‌ساخت که از امکانات قانونی به منظور فعالیت غیرقانونی انقلابی بهره جویند.

بابوشکین با لنین دیدار می‌کند

بابوشکین هنگام تحصیل در مدرسه‌ی یک‌شنبه، با روشنفکران انقلابی مارکسیست در سن پترزبورگ شروع به همکاری کرد. در پاییز ۱۸۹۳، لنین برای انجام فعالیت‌های انقلابی به این شهر آمد و هدایت این گروه را بر عهده گرفت. بابوشکین از پیوستن به محفلی که توسط

⁸ N. k. Krupskaya

نادژدا کنستانتیوونا کروپسکایا (۱۹۳۹-۱۸۶۹)، رفیق هم‌رزم و همسر لنین. کتاب خاطرات وی به نام «یادها» به فارسی ترجمه شده و در فضای وب در دسترس است.

⁹ Lydia knipovich

لنین هدایت می‌شد بسیار خشنود بود. او فعالیتِ محفل مطالعاتی و لنین به‌عنوان رهبر محفل، را این‌گونه توصیف می‌کند:

"من به‌عنوان یک کارگر با روشنفکران ارتباط برقرار نموده و با هم تشکیل یک محفل دادیم. جلسه‌ها در اتاق من برگزار می‌شد، زیرا در آن‌جا بسیار راحت بودیم و هیچ غریبه‌ای هم وجود نداشت. محفل شامل ۶ نفر بود و سخنران نفر هفتم را تشکیل می‌داد. مطالعات مان را با اقتصاد سیاسی مارکسیستی آغاز کردیم. سخنران بدون استفاده از کتاب یا جزوه‌ای گفت‌وگو می‌کرد. او ما را تشویق می‌کرد که دیدگاه‌های خود را به سطحی که او خود در آن حد بود ارتقاء دهیم. ما را به بحث وامی‌داشت و تشویق مان می‌کرد که از نقطه‌نظرهای خود در مقابل یکدیگر دفاع کنیم. مطالعات ما همیشه جالب و دوست‌داشتنی بود و در عین حال در آموزش ما به‌عنوان سخنران، بسیار مؤثر بود. ما دریافتیم که این شیوه‌ی آموزش بهترین طریقه‌ی رفع مشکلات می‌باشد. ما همیشه از سخنران‌ها راضی بودیم و عمیقاً تحت تأثیر دانش سخنران خودمان قرار می‌گرفتیم. لطیفه‌ی رایج در میان ما این بود که: او موهایش را به این جهت از دست داده که مغزش خیلی بزرگ است."

"این جلسات نحوه‌ی تحقیق به صورت مستقل را نیز به ما آموخت. ما صورتی از سوالات مختلف از سخنران دریافت می‌کردیم که پاسخ‌گویی به آن‌ها مستلزم مشاهده و بررسی زندگی کارگران کارخانه از نزدیک بود. اغلب مجبور بودیم به بهانه‌های مختلف در اثنای کار به بخش‌های مختلف کارخانه سر بزنییم و از طریق مشاهده‌ی مستقیم یا در صورت امکان از طریق گفت‌وگو با کارگران، اطلاعات لازم را جمع‌آوری نماییم. جعبه‌ی ابزار من همیشه پر از یادداشت بود. عادت داشتیم که در طول ساعت نهار این یادداشت‌ها را که درباره‌ی شماره‌ی روزهایی بود که در کارخانه کار می‌کردیم و هم‌چنین درباره‌ی شرح دست‌آوردهای مان بود، بنویسم. مانع اصلی

گردآوری چنین اطلاعاتی فقدان وقت فراغت بود و با وجود این پیشرفت‌هایی در کار ما به وجود آمده بود.¹⁰

در آن هنگام، یک ایده‌ی صحیح در مورد شرایط کار در کارخانه تنها می‌توانست از طریق همین موادی که به‌طور غیرقانونی در جعبه‌ی ابزار گردآوری شده بود، به‌دست داده شود و در این حالت نیز همیشه خطر گرفتار شدن در چنگال ژاندارم‌ها وجود داشت. **گردآوری مطالبی درباره‌ی زندگی کارگران، یک شیوه‌ی کار مخصوص بلشویک‌ها بود** و در آن هنگامی که مورد استفاده قرار می‌گرفت، سازمان‌های قدرتمندی برای انتقال مبارزات پراکنده‌ی اقتصادی موجود به مبارزه‌ی طبقاتی آگاهانه، در حال به‌وجود آمدن بودند. این مطالب بعداً در کار آگاه‌گرانه‌ی شفاهی و کتبی برای آشناکردن توده‌های کارگر با زمینه‌ی نیازهای مشخص آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت.

روش درس‌آموزی در محفل کارخانه‌ی سمیانیکوف¹⁰ شیوه‌ی برجسته‌ای بود:

"او ما را تشویق می‌کرد که دیدگاه‌های خود را به سطحی که او خود در آن بود ارتقا دهیم. ما را به بحث وامی‌داشت و تشویق‌مان می‌کرد که از نقطه‌نظرهای خود در مقابل یکدیگر دفاع کنیم ... بنابراین مطالعات همیشه جالب و دوست‌داشتنی بود و در عین حال در آموزش ما به‌عنوان سخنران بسیار مؤثر بود."

حتی در آن زمان لنین بیش از هر کس دیگر اهمیت مسئله‌ی متشکل‌شدن گروهی از کارگران را تشخیص می‌داد. او می‌دانست که پیشروان طبقه‌ی کارگر که به ایده‌ی سوسیالیسم علمی احاطه پیدا کرده باشند، چه نقشی در تکامل آتی نبرد انقلابی ایفا خواهند نمود.

به این دلیل بود که لنین در آن هنگام با وجود اشتغال زیاد به مسائل تئوریک، اوقات زیادی را صرف نظارت شخصی بر محافل تبلیغاتی می‌کرد، و چنان‌که می‌دانیم در آن زمان با چند

¹⁰ Semyanikov

محفل در رابطه بود. اعضای این محفل‌ها ثابت کردند که شاگردان شایسته‌ی معلم خود، لنین، هستند. بابوشکین به‌خصوص به‌عنوان یک پرولتر انقلابی، در زندگی کوتاه اما سرشار خود، این مسئله را ثابت کرد، هنگامی که زمان لازم فرا رسید، او با نثار جان خویش در راه انقلاب شهامت عالی خویش را به نمایش گذاشت.

از شاگردی تا آموزگاری

بابوشکین از همان هنگام مطالعه‌ی پیگیرانه و آموزش در مدرسه‌ی یک‌شنبه و در محفل لنین به تدریج به فعالیت علمی همت گماشت. او شروع به آموزش دادن دیگران کرد. در زمستان سال ۱۸۹۴ در کارخانه‌ی سمیانیکوف یک اعتصاب خودبه‌خودی رخ داد. در جریان این اعتصاب دفتر کارخانه ویران شد. کارمندان عالی‌رتبه‌ی کارخانه کتک خوردند و کارخانه به آتش کشیده شد. در همان زمان اعتصاب دیگری در بندر سن‌پترزبورگ اتفاق افتاد. این وقایع منجر به برانگیخته‌شدن مباحث تندی در محافل سوسیال‌دموکرات گردید. بحث‌ها بیشتر درباره‌ی شیوه فعالیت انقلابی بود، بدین قرار که: آیا فعالیت انقلابی بایستی تنها شامل نشر تبلیغات در محافل جداگانه‌ی کارگری باشد یا این که زمان تقریباً مناسب برای فعالیت ترویجی وسیع در میان کارگران از طریق پخش ادبیات مارکسیستی بین آن‌ها فرا رسیده است؟

بعد از رویدادهای کارخانه‌ی سمیانیکوف و بندر سن‌پترزبورگ مسلم شد که زمان لازم برای انتقال از کار محفلی به کار توده‌ای فرا رسیده است. همین که مطبوعات روسیه تحت فشار و سانسور شدید قرار گرفتند، نشریات غیرقانونی به منزله‌ی ابزاری برای نفوذ در توده‌های زحمت‌کش و پخش اعلامیه در کارخانه‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد. بابوشکین در تدوین اولین اعلامیه از این نوع شرکت کرد. او در سرگذشت خویش، از شیوه‌ی پخش این اعلامیه‌ها در سمیانیکوف، صحبت کرده و می‌گوید:

"در کارخانه (به‌علت این‌که شورش روی داده و سرکوب شده بود-مؤلف) اوضاع بسیار مناسب بود. بنابراین برای این‌که به شیوه‌ی صحیحی کار ترویجی صورت گیرد، شرایط مساعد بود. ما یک اعلامیه‌ی طولانی تنظیم و تکثیر نموده و برای پخش آماده ساختیم. اما مسئله بر سر چگونگی توزیع اعلامیه بود. مسئولیت این کار بر عهده‌ی من گذاشته شد، اما من نمی‌دانستم به چه صورت این کار را انجام دهم.

پخش اعلامیه از طریق گذاشتن آن‌ها در جعبه‌های ابزار کار مناسبی نبود، چون امکان دیده شدن در هنگام پخش وجود داشت. بهترین جایی را که تشخیص دادم، دست‌شویی بود. در خاطر من نیست یک‌شنبه بود یا دوشنبه که اعلامیه‌ها را برای پخش همراه خود برده و تعدادی را در دست‌شویی گذاشتم و بقیه را در هر جایی که توانستم، از قبیل انداختن به درون اماکن از لای پنجره‌های شکسته و درهای باز، و در طرف دیگر کارخانه نیز همین کار انجام شد. تعدادی از اعلامیه‌ها در جعبه‌های ابزار کار، تعدادی در لابه‌لای ماشین‌ها، جایی که کارگران کار می‌کردند و بقیه‌ی آن‌ها در هر جا که ممکن بود، انداخته شد. در یک کارگاه اعلامیه به‌دست یکی از سرکارگران افتاد و او یکی از سال‌خورده‌ترین کارگران را متهم به پخش آن کرد. من برای آن کارگر پیر متأسف شدم، اما نمی‌توانستم مداخله کنم، چون ممکن بود نتوانم در آینده اعلامیه پخش کنم. تصمیم گرفتم که بعد با کارگر پیر صحبت کنم.

اولین پخش اعلامیه موفقیت‌آمیز بود و بعدها به همین طریق در کارگاه‌های دیگر سن پترزبورگ نیز اعلامیه پخش شد. این کار در آن کارگاه‌ها تأثیری حتی بیشتر از کارخانه سمیانیکوف داشت."

بابوشکین بر اثر کار ترویجی در محافل، برقراری ارتباط با توده‌ها، متشکل ساختن آنان، به‌وجود آوردن یک جریان فکری منظم، پخش و توزیع اعلامیه در کارخانه و مزرعه و هم‌پای

آن از طریق ارتقاء بخشیدن به آگاهی خویش به تدریج به یکی از اعضای مقاوم و فعال «گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» سن پترزبورگ، به رهبری لنین، تبدیل شد.

هنگامی که لنین و گروه او در ۹ دسامبر سال ۱۸۹۵ دستگیر شدند، بابوشکین موقتاً تن به دستگیری نداد. او درباره‌ی تأثیری که این دستگیری‌ها بر او داشت، می‌نویسد:

"انتظار دستگیری می‌رفت، ولی نه آن‌چنان زود و نه در یک چنین مقیاس وسیعی. طبیعتاً این امر تأثیر زیادی بر من گذاشت. اما تأثیر آن همانند دفعات پیش نبود. من تقریباً به گرفتار شدن عادت کرده بودم و برایم کاملاً آسان شده بود."

او درباره‌ی خود در آن هنگام که یک انقلابی فعال بود چنین می‌نویسد:

"یک سال قبل تمام ایده‌ی من این بود که کلمات فاضلانه را یاد بگیرم، نزد روشنفکران و معلمین مدرسه چیز بیاموزم. در جلسه‌ها من خجالت زده بودم و خسته. اما اکنون مجبور بودم که به‌طور مستقل کار کنم، و خود درباره‌ی تمام مسائل مربوط به محافل تعلیماتی، کارخانه و مدارس تصمیم بگیرم. نسبت به عدم شایستگی خود آگاهی داشتم، اما به دلیل تبعید بهترین رهبران، صحبت می‌کردم، توضیح و رهنمود می‌دادم، و از آن‌جا که به‌عنوان رهبر از من مسئولیت خواسته می‌شد، نمی‌توانستم از وظیفه‌ام سر باز بزنم."

مسئولیت رهبری بابوشکین را وادار به نوشتن مقاله‌ی درخشانی کرد به نام "یک مدافع سیاسی سوسیالیست کیست؟"

سه هفته پس از دستگیری لنین و گروهش، مقداری اعلامیه برای توزیع به بابوشکین داده شد که در آن از اهمیت دستگیری لنین یاد شده بود. او احساس می‌کرد که این وظیفه را برای آخرین بار انجام می‌دهد. چرا که او خود در معرض خطر دستگیری قرار داشت. پلیس‌های مخفی به دنبال او بودند. بعد از پخش اعلامیه‌ها در بین تعدادی از کارگران کارخانه‌های معین،

مقداری از آن‌ها را برای رفقاییش در محافل کارگری ابوکوف برد و بعد از آن که آن‌ها را برای تداوم فعالیت متقاعد کرد، آن‌ها را ترک گفت. همان شب به او اطلاع داده شد که امکان دستگیری‌اش وجود دارد و همین امر هم اتفاق افتاد. ژاندارم‌ها شب هنگام به منزلش هجوم برده و دست به یک بازرسی همه‌جانبه زدند. اگر چه آن‌ها مطلقاً هیچ چیزی پیدا نکردند، اما او را مجبور نمودند لباس بپوشد و همراه آن‌ها برود.

بابوشکین خود می‌گوید :

"صبح زود هنگامی که تازه چراغ‌های سن‌پترزبورگ خاموش شده بود، مرا به زندان بردند. در آغاز ساختمان عظیم مرا به دلهره واداشت، اما کم‌کم با آن خو گرفتم و خود را با قوانین و مقررات آن‌جا مطابقت دادم و توانستم خود را با وجود درد و رنج ۱۳ ماهه در آن‌جا حفظ کنم. در تمام این مدت من نمی‌توانستم یک کلمه با کسی یا با یکی از رفقای که با من در زندان بودند، صحبت کنم، و دیگران نیز مانند من مجبور به سکوت بودند. سکوتی هم‌چون خلوت گور."

ارتقای بیشتر

در اثنای نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم یک موج ناگهانی رشد صنعتی در روسیه آغاز گشت و مقارن با این رشد، جنبش‌های گسترش‌یابنده، در اعتصابات معروف سال ۱۸۹۶ در سن‌پترزبورگ متولد شد. کارگران اعتصابی در پایتخت تزار، حکومت را به وحشت انداختند و در نتیجه‌ی آن اولین قانون کار روسیه به تصویب رسید و در آن ساعت کار در کارخانه‌ها به ۱۱/۵ ساعت محدود گشت. به‌هر حال این امتیاز که در اثر فشار مردم بر حکومت به دست آمده بود مانع از این نشد که ژاندارم‌های تزاری برای فعال‌ترین افراد درگیر این مبارزه حساب باز نکنند. صدها

تن از بهترین کارگران یا زندانی شدند یا به سیبری تبعید گردیدند و هزاران تن نیز از پایتخت اخراج شدند.

مشخص بود که این سیاست عاقلانه‌ی قانون‌گذاری تزاری در مورد کارگران اخراجی-این حاملان میکروب انقلاب- شمشیری دو لبه است و اپیدمی انقلاب را در سراسر کشور پراکنده خواهد کرد. در آن زمان جنوب روسیه مستعدترین مکان برای اپیدمی انقلاب بود. مرکز عظیم ذوب فلز در اکاترینواسلاو^{۱۱} دارای زمینی مناسبی برای انقلاب بود و طبیعتاً کارگران اخراجی و اعتصابی پترزبورگ را جذب می‌کرد. آنان در آن‌جا زمینی بسیار مساعدی برای فعالیت مشاهده کردند. به همین دلیل هنگامی که بابوشکین محکوم به سه سال تبعید شد، خود خواستار آن گردید تا به اکاترینااسلاو فرستاده شود. مدت یک سال زندان انفرادی، نه قادر شد روحیه‌ی بابوشکین را در هم بشکند و نه توانست با وجود جوانی‌اش، اراده‌ی رزمنده‌ی او را فلج سازد، برعکس او را به جانب فعالیت انقلابی افزون‌تر سوق داد. به‌دنبال ورود به اکاترینواسلاو فعالیت انقلابی را از سر گرفت و کاملاً در آن حل شد. عمل انقلابی^{۱۰} اکنون حرفه‌ی او شده بود.

او برای ایجاد ارتباط با کارگران، به جست‌وجوی کار در یک کارخانه برآمد. پیدا کردن کار برایش مشکل بود، و سرانجام هنگامی که کاری پیدا کرد، دریافت که دست‌هایش در طول دوره‌ی زندان کاملاً لطیف و نازک شده است. و اکنون در اثر کار آماس پیدا می‌کردند. این فکر که در هنگام زندان، انگشتانش نازک و نرم شده است، او را بسیار متأثر کرد. ولی او به زودی به آن غلبه نمود. چون می‌دانست بسیاری از رفقای اخراجی از سن پترزبورگ بایستی برای پیدا کردن کار به اکاترینواسلاو آمده باشند. شروع به جست‌وجوی آنان کرد. بابوشکین در زندگی‌نامه‌اش چگونگی اولین ارتباط را این‌طور شرح می‌دهد:

¹¹ Ektaerinoslav.

"یک روز صبح در اثنای اقامتم در اکاترینواسلاو صاحب‌خانه من که از کار شب بر می‌گشت، همراه با یکی دیگر از کارگران کارخانه به خانه آمد، تازه‌وارد خود را به‌عنوان یک رفیق معرفی کرد. مرا از بسترم که عبارت از یک پتوی نازکی بود که به روی زمین پهن شده بود بلند کرد و به خانه‌ی خود برد، آن‌جا دو رفیق دیگر را دیدم که تحت شرایطی شبیه من به آن محل آمده بودند. یکی از آشنایان جدید یک کفاش بود و دیگری یک پادوی بیست ساله‌ی کارخانه. از مشاهده‌ی اولی که به اختصار با نام ماتوخا^{۱۲} از او یاد خواهیم کرد، به‌ویژه بسیار خوشحال شدم. او فردی بسیار ساده و نماینده‌ی نمونه‌وار توده‌ها بود. او جز آن‌چه که در مدرسه‌ی ابتدایی روستای خود یاد گرفته بود، دیگر هیچ نمی‌دانست. اوایل او با اشکال می‌توانست اعلامیه‌هایی را که ما در کارخانه پخش می‌کردیم، بخواند، اما بعدها نقش فعالی در توزیع اعلامیه‌ها و برانگیختن کارگران به اعتصاب برعهده گرفت. او زمانی که دستگیر شد، تنها مسئله‌اش دیگر رفقای دستگیر شده و خطر احتمالی بود که جنبش را تهدید می‌کرد. ماتوخا در جنبش اعتصابی سن‌پترزبورگ، به‌راستی گدازه‌ای از التهاب و شور و شوق بود."

پس از چند ماه بابوشکین موفق شد با بسیاری از اعتصابیون اخراج شده از سن‌پترزبورگ ارتباط برقرار کند و در همان حال با کارگران انقلابی بومی که در آن زمان (اواخر ۱۸۹۷ و اوایل ۱۸۹۸) سازمان خاص خود را داشتند تماس بگیرد. این سازمان «گروه مبارزه برای آزادی طبقه‌ی کارگر» در اکاترینواسلاو بود. این سازمان عبارت از گروه‌هایی بود که در خارج از کارخانه شکل گرفته و هنوز موفق به نفوذ در میان توده‌های زحمتکش نگردیده بودند.

بابوشکین فعالیت سازمان را در مسیر تازه‌ای هدایت کرد. او قادر شد سازمان را بر اساس یک فعالیت وسیع ترویجی و تبلیغی استوار سازد. برای مثال اوایل سال ۱۸۹۸ «گروه مبارزه برای

¹² Matukha

آزادی طبقه‌ی کارگر» در اکاترینواسلاو تحت رهبری بابوشکین ۸ اعلامیه تهیه و پخش کرد. هر یک از این ۸ اعلامیه به یکی از ۸ کارخانه‌ی بزرگ شهر اختصاص داده شده بود و درباره‌ی شرایط کارگران در هر یک از کارخانه‌ها اطلاعات به‌خصوصی بیان می‌کرد. **به‌علاوه در هر کدام از این اعلامیه‌ها، افشاگری سیاسی درباره‌ی تزاریسم با بازگ کردن شرایط کار همراه شده بود.** این اعلامیه‌ها نشان می‌دادند که کارگران از هیچ حقوقی برخوردار نیستند. طریق پیروزی را نشان می‌دادند و کارگران را به یک مبارزه‌ی متشکل انقلابی فرا می‌خواندند. بابوشکین در زندگی‌نامه‌ی خویش چگونگی پخش این اعلامیه‌ها و تأثیر آن‌ها را در بین کارگران چنین بازگو می‌کند:

"اواخر شب همراه با ماتوخا به یکی از کارخانه‌ها رفتم. به طرف ساختمانی که دو کارگاه در آن بود رفتیم. از حصار بالا رفته و در نزدیکی ساختمان پایین پریدیم. ماتوخا را بلند کردم. او پنجره‌ای را باز کرد و مقداری اعلامیه به درون یکی از بخش‌ها انداخت. به همین ترتیب در سه بخش دیگر هم اعلامیه پخش کردیم. صبح هنگام، وقتی کارگران برای کار آمدند، طبیعتاً اعلامیه‌ها را برداشتند و مدت یک ربع ساعت هر کس در حال خواندن اعلامیه بود.

در یکی از کارخانه‌ها به علت این که ۲۴ ساعت کار می‌کرد، مشکل بیشتری داشتیم. اما ماتوخا موفق شد در آن‌جا کاری پیدا کند. او یک دسته اعلامیه با خود بُرد و تمام روز را تا ۷ شب کار کرد. وقتی همه به خانه رفتند او نیز کارگاه را ترک کرد، اما در محوطه‌ی کارخانه باقی ماند. او در سوراخی که به منظور حفر یک چاه آرتزین ایجاد کرده بودند مخفی شد و تا نیمه شب آن‌جا ماند. هنگامی که کارگران برای شام نیمه شب کار را متوقف کردند، او به سرعت از مخفی‌گاه خود بیرون آمد و منتظر خاموش شدن چراغ‌ها شد. این همان لحظه‌ای بود که برایش پنج ساعت صبر کرده بود. به مجرد آن که برق خاموش شد، او سریعاً به طرف کارگاه دوید، اعلامیه‌ها را پخش

کرد، به سرعت برگشته و از روی حصار پرید و فرار کرد. پنج دقیقه بعد همین که چراغ‌ها روشن شد. کارگران اعلامیه‌ها را دیدند و شروع به خواندن آن‌ها کردند. اعلامیه‌ها تأثیر عمیقی بر جای گذاشتند. تمامی کارگران، مدیریت کارخانه، ژاندارمری و پلیس شهر از وجود اعلامیه‌ها آگاهی یافتند. اما هیچ‌کس نتوانست بفهمد چه کسی آن‌ها را پخش کرده است. کارگران همه کارخانه‌ها به واسطه‌ی این رویداد تشجیع شدند و از طرف دیگر مدیریت کارخانه مجبور شد از فشار خود بکاهد.^{۱۲}

تمامی کارخانه‌های اکاترینواسلاو با پخش این اعلامیه‌ها به جوش درآمده بودند. فعالیت سازمانی تا حد زیادی گسترش پیدا کرده بود. بابوشکین که جان‌مایه‌ی این فعالیت‌ها را پرورش می‌داد طبیعتاً غرق فعالیت شده بود. حق برگزاری جلسه برای کارگران اکیداً ممنوع شده بود. ترویج با آن دستگاه چاپ ابتدایی به تدریج و پیش از پیش غیرقابل رضایت می‌شد. نیاز مبرمی به اعلامیه‌هایی با چاپ خوب و حتی روزنامه‌ای کارگری احساس می‌شد. به این دلیل ایجاد یک چاپ‌خانه مخفی ضروری می‌نمود و بابوشکین مشتاقانه خود را برای انجام این وظیفه مشکل آماده می‌کرد.^{۱۳} پس از رنج‌ها و کوشش‌های مستمر، بابوشکین سرانجام موفق شد مقداری حروف برای ماشین چاپ آینده‌اش تهیه کند. او با مشکلات باز هم بیشتری نتوانست جایی فراهم کند و آن را تبدیل به یک چاپ‌خانه نماید. همه‌چیز آماده شده بود جز ماشین چاپ. روز اول ماه مه نزدیک بود و لازم بود که یک شماره روزنامه یا حداقل اعلامیه‌ای درباره‌ی روز اول ماه مه چاپ شود. بابوشکین در این باره می‌نویسد:

"با سرعت هر چه تمام‌تر، در کارخانه قالبی برای حروف درست کردم. سرکارگر چندین بار به من گوشزد کرد که در حال انجام یک کار شخصی می‌باشم، اما نتوانست دقیقاً حدس بزند که به چه کاری مشغولم. به علت موقعیت حاد موجود، او

^{۱۲} به خواننده پیشنهاد می‌شود در این خصوص رمان «نینا» (نوشته‌ی ثابت رحمان) را مطالعه کند که داستانیست برگرفته از واقعیت مبارزات کارگران باکو و حزب بلشویک در همان مقطع. این رمان به فارسی ترجمه شده و در فضای وب در دسترس است.

نخواست در دسر به پا کند و چیزی نگفت. بعد از این که قالب را ساختم، مسئله خارج کردن آن از کارخانه پیش آمد. از یکی از کارگران خواستم این کار را انجام دهد. بعد از آن لازم بود غلتک‌های مرکب تهیه شود. ترکیبی از چسب نجاری مرغوب و شیرهی قند تهیه شد و در دسر زیادی کشیدیم، اما به هیچ‌وجه این ترکیب سفت و محکم نشد، پس به سراغ رفقایم رفتیم و از آن‌ها خواستم به هر قیمتی شده، حتی اگر لازم باشد با مدیریت کارخانه دعوا و مرافعه راه بیندازند، در ساختن یک قالب کمکم کنند. یکی از رفاقا یک شب کامل در کارخانه ماند و بدون این که هیچ سرکارگری او را ببیند، کار را شروع کرد و در عرض دو ساعت یک استوانه‌ی خیلی خوب آماده کرد و از کارخانه خارج نمود."

"سه بسته کاغذ و یک ورقه‌ی حلبی برای مرکب خریدم و به جایی که ماشین چاپ را برای تکثیر اعلامیه‌ی اول ماه مه مستقر کرده بودیم، رفتیم. آن‌گاه دست به کار چاپ شدیم. شیوه‌ی چاپ چنین بود که یک غلتک چوبی که حوله‌ای کتان محکم به دور آن پیچیده شده بود، بر روی قالب محتوی حروف چاپ غلتانده می‌شد. از آن‌جا که غلتک بسیار سبک بود، مجبور بودیم با تمام زور بدن بر روی آن فشار وارد آوریم و همین امر کار کردن را با سرعتی که ما می‌خواستیم، بسیار مشکل می‌کرد. ما به این ترتیب کار می‌کردیم: یک نفر به غلتک جوهر می‌زد و غلتک می‌کشید، دیگری کاغذ روی حروف می‌گذاشت و برمی‌داشت، سومی صفحاتِ تر را پخش می‌کرد و سپس خشک شده‌ی آن‌را جمع می‌نمود و چهارمین نفر بقیه‌ی کار را انجام می‌داد و صفحات را تنظیم می‌کرد."

سیستم چاپ غیرقانونی و قابل نقل و انتقال تحت سلطه‌ی رژیم تزاری بر این روال بود. این امر نیازمند صبری عظیم و مصروف کردن روز و شبِ خویش بر این کار بود. اما بابوشکین سرانجام موفق شد سه هزار اعلامیه‌ی روز کارگر را چاپ کند. بابوشکین در اکاترینواسلاو با

نام حزبی تراموای می^{۱۴} تا آغاز سال ۱۹۰۰ فعالیت می‌کرد، یعنی تا هنگامی که پلیس مخفی بی‌وقفه به تعقیب سایه‌به‌سایه او پرداخت. او برای اجتناب از دستگیری، به‌طور کامل از اکاترینواسلاو متواری شد. او می‌نویسد:

"قطار در طول خط آهن نیکلایوف^{۱۵} حرکت می‌کرد و به سن‌پترزبورگ نزدیک می‌شد. به‌زودی می‌بایست چهره‌ها و خیابان‌های آشنا را می‌دیدم. یک تذکره‌ی (اوراق هویت) واقعی که متعلق به یک آدم مشخص بود، در جیب بغل من قرار داشت، به‌وسیله‌ی آن می‌توانستم در هر جایی ظاهر شوم."

سه سال کار انقلابی شدید در اکاترینواسلاو بابوشکین ۲۷ ساله را به انسانی بالغ، جنگنده و توانا در انجام مسئولیت‌های محوله و رهبری فعالیت‌های حزبی تبدیل کرده بود. در آن هنگام لنین در پسکوف^{۱۶} برای نشر روزنامه ایسکرا^{۱۷} در حال مذاکره بود. بابوشکین در مذاکرات شرکت کرد، از همان‌جا لنین او را برای کار در مراکز بزرگ صنعتی اوره‌خوو-زوئه^{۱۸} فرستاد. در آن‌جا بابوشکین با رفقای دیگر ارتباط برقرار کرد و به نوبه‌ی خود آن رفقا را با دیگران در خارج، جایی که لنین پس از اتمام تبعید در سیبری به آن‌جا رفته بود، آشنا ساخت. لنین به زودی در خارج در صدد تأسیس ارگان حزب کارگری روسیه، ایسکرا، برآمد و سازمان مرکزی حزب را متشکل ساخت. بابوشکین اولین رابط کارگری روزنامه و یکی از فعال‌ترین اعضای سازمان مرکزی آن بود.

¹⁴ Tramwaymy

¹⁵ Nikolayev

¹⁶ Pskov

¹⁷ Iskra

¹⁸ Orekhovo-Zuevo

کارگر رابط با ایسکرا

این‌ها نمونه‌هایی از مکاتبات بابوشکین از اوره‌خوو-زوئه، ایوانوو-وزنسک^{۱۹}، بوگوردسک^{۲۰} و مرکز پشم‌بافی به ایسکرا می‌باشد:

"ایسکرا، شماره ۴، مه ۱۹۰۱

اوره‌خوو-زوئه، پیش از توصیف قوانین و مقررات درمان و بیمارستان در کارخانه‌ی موروسوف^{۲۱} (موروسوف یک مرکز پشم‌بافی بود-مؤلف) لازم است مختصری از وضعیت محلی بگویم. ما کارگران اوره‌خوو-زوئه می‌خواهیم از طریق ستون‌های کارگری ایسکرا به اطلاع رفقا کارگر خود، کارگران دیگر شهرها و دیگر صنایع برسانیم که چه شرایط خوف‌ناکی در کارخانه‌ی ما حاکم است. با وجود مساعی کشیش‌های حيله‌گر و با وجود هم‌دستی سرمایه‌داران و دولت برای این‌که ما را هم‌چنان ناآگاه نگه‌دارند، ما کارگران به شرایط برده‌وار و مصیبت‌زده‌ی خود آگاهی داریم.

جمعیت اوره‌خوو-زوئه چهل هزار نفر است که در یک محدوده‌ی ۹ کیلومتر مربعی زندگی می‌کنند. با وجود این تراکم، جنبش کارگری به‌طور عمده در نتیجه‌ی ضعف فکری، بسیار عقب‌افتاده و کُند است. ما فاقد نشریه‌هایی هستیم که هر کس می‌تواند در شهرهای بزرگ و پایتخت‌ها به‌دست آورد، و از آن‌جا که کارگرانی از آن نواحی به این‌جا نمی‌آیند، ما نمی‌دانیم در اطراف و اکناف چه موضوع‌هایی و چگونه در حال تکوین می‌باشد."

¹⁹ Ivanove-vozesensk

²⁰ Bogorodsk

²¹ Morosov

و در دنباله، توصیفی از قوانین و مقررات خشم‌برانگیز در بیمارستان موروسوف آورده شده است.

در شماره‌ی ۶ ایسکرا، بابوشکین شرایط دهشتناک کارگران کارخانه‌های ایوانوو-وزنسک را توصیف می‌کند. او به‌طور دقیق بر اعتصاب کارگران راه‌آهن کالاشینک^{۲۲} که در آن هنگام جریان داشت تکیه می‌کند و این واقعت را که گویای هم‌بستگی میان پرولتاریای آن دوران است بازگو می‌نماید:

"ده کارگر از مسکو آورده‌اند. به آنان گفته نشده بود که به‌عنوان اعتصاب‌شکن استخدام می‌شوند. به آن‌ها قول مزدهای خوب، ۷۸ تا ۸۰ روبل و حتی بیشتر برای یک ماه داده شده بود. اما هنگامی که کارگران مسکویی به ایوانوو-وزنسک آمدند، دریافتند که قرار است چه نقشی در اعتصاب ایفا کنند. به کارگران ایوانوو-وزنسک گفتند که فریب خورده‌اند و اگر از اعتصاب خبر می‌داشتند، به‌طور حتم به آن‌جا نمی‌آمدند. از آن زمان هم‌بستگی کاملی میان کارگران هر دو شهر برقرار شد. کارگران مسکویی به‌طوری به بازرس کارخانه مراجعه کرده و از شرایط موجود کارخانه شکایت کردند. کارفرمایان که از گرفتاری‌ها هراس داشتند، آنان را اخراج کردند. کارگران ریخته‌گری کالاشینک برای تأمین هزینه‌ی بازگشت کارگران مسکویی پول جمع کردند و آن‌ها به شهر خود برگشتند."

بابوشکین از شوم^{۲۳} (منطقه اووانوو-وزنسک) گزارش می‌دهد که :

"این اواخر در این‌جا تهاجمات و دستگیری‌های شبانه‌ای رخ داده است و ژاندارم‌ها چندین صندوق کتاب جمع‌آوری کرده‌اند. آن‌ها افراد را به جرم داشتن کتاب دستگیر می‌کنند - حتی داشتن کتاب نیز قدغن شده است. هنگام بازرسی ژاندارم می‌پرسد:

²² Kalashnik

²³ Shum

این برای چیست؟ کارگر جواب می‌دهد: این را خریدم که بخوانم. ژاندارم می‌گوید: چرا این را خریدی و انجیل را نه؟ چرا به جای استراحت کردن کتاب می‌خوانی؟ این ژاندارم و پائولوف کارخانه‌دار با هم خیلی دوست هستند. اغلب آن‌چنان مست می‌کنند که بیشتر به گرازهایی کثیف شبیه می‌شوند تا انسان. پاولوف از دخترها به سادگی آب خوردن بهره‌جویی می‌کند. این نمایندگان پلیس و سرمایه سعی می‌کنند توده‌ها را ناآگاه نگاه دارند. هیچ کارگری جرأت نمی‌کند با کتابی زیر بغل در خیابان قدم بزند. از ترس این که مبادا پلیس او را دستگیر کند و به بازجویی بکشد. این مسئله اغلب نزدیک کتاب‌خانه‌ها اتفاق می‌افتد."

نامه‌های بابوشکین به ایسکرا، خود به تنهایی خشم و نفرت او را از رژیم تزاری، سرمایه‌داران، کشیش‌های مرتجع و ژاندارم‌ها بیان می‌کند. تنفر او دائماً با ستم و قهری که به‌وسیله‌ی نیروهای طبقه‌ی حاکم علیه کارگران در کارخانه‌ها و منازل‌شان اعمال می‌شد، تشدید می‌گشت. با خواندن مکاتبات بابوشکین معلوم می‌شود که کارگر رابط، روزگار خیلی ناگواری داشته است، محدودیت‌های زیادی را متحمل می‌شده و اوضاع را تنها از دید یک ناظر توصیف نمی‌کرده است. بلکه او عمل‌کننده‌ی فعالی نیز بوده، که نه تنها چیز می‌نوشته بلکه با حرارت علیه این شرایط ویران‌گر جنگیده است.

بابوشکین وظیفه‌ی یک کارگر رابط را به خوبی درک می‌کرد. لنین درباره‌ی بابوشکین و سازمان رابطی که او ایجاد کرده بود می‌نویسد:

"تا زمانی که ایوان واسیلیه‌ویچ (بابوشکین) آزاد است، ایسکرا از کارگران رابط واقعی بی‌بهره نخواهد ماند. تقریباً تمام مکاتبات واصله از شوم، ایوانوو-وزنسنسک، اوره‌خو-زوئه و دیگر قسمت‌های روسیه‌ی مرکزی که در ۳۰ شماره‌ی نخست ایسکرا چاپ شد از طریق بابوشکین دریافت شده بود. او سعی می‌کرد ارتباط نزدیکی بین

کارگران و ایسکرا ایجاد کند. بابوشکین تقریباً پیگیرترین خبرنگار ایسکرا و پرحرارت‌ترین آن بود.²⁴

بابوشکین زمانی که در اوره-خو-زوئه بود، مقاله‌ی بسیار معروف و غیرقانونی "در دفاع از کارگران وزنسنسک" را نوشت. این که این مقاله چگونه نوشته شد، مسئله‌ای است که می‌توانیم از خاطرات ن. ک. کروپسکایا و از مکاتبات لنین با سازمان‌های حزبی روسیه به هنگام انتشار ایسکرا به آن پی‌بیریم. در، ایوانوو-وزنسنسک یک بازرس کارگری وجود داشت به نام دودونف²⁴ که برای کارگران به اصطلاح دل می‌سوزاند و یک‌بار مستی خزعبلات لیبیرالی درباره‌ی زندگی آن‌ها نوشت. نوشته‌ی او در مجله‌ی روسکویه بوگاتستوف²⁵ (ثروت روسیه) ارگان حزب خلق چاپ شد. دودونف در این مقاله ضمن ابراز ترحم نسبت به کارگران ایوانوو-وزنسنسک، آن‌ها را دائم‌الخم‌های سرخورده و احمقی توصیف کرده بود که بایستی از طریق راهنمایی کردن‌شان به خواندن کتاب‌های لیبیرالی به راه راست هدایت شوند.

وقتی لنین این مقاله را خواند به شدت برآشفته و از بابوشکین خواست تا پاسخی علیه این مفتش لیبیرال بنویسد. پاسخ بابوشکین به مقاله‌ی دودونف که با عنوان یک کارگر از طرف کارگران نوشته شده بود، آمیزه‌ای بود از طعن و طنز:

"درفشانی آقای دودونف حقیقتاً قابل ستایش است. گویا ایشان مانند آن قهرمان داستانی نیستند که به تماشای باغ‌وحش رفت و حشرات متعدد را مشاهده کرد، اما ابداً نتوانست فیل را ببیند. آه، نه! آقای دودونف وقتی وارد کارخانه‌های ایوانوو-وزنسنسک می‌شود فوراً ورطه‌ی عمیقی را ملاحظه می‌کند، و چه ورطه‌ای! تمام کارخانه‌ها دچار آن هستند. آیا آقای دودونف ملتفت نیست که هنگام نگاه کردن به

²⁴ Dodonov

²⁵ Rooskoye Bogatstov

دوروبر خود، چه چیزهایی باید توجه او را جلب کند. او بازوان خود را مثل آسیاب بادی به بالا و پایین می‌برد و گشت زدن به این طرف و آن طرف را آغاز می‌کند.

هنگامی که به اطراف می‌رود، ملاحظه می‌کند که مست‌بازی به صورت یک کار دائمی درآمد است و هنگامی که باز می‌چرخد مشاهده می‌کند که کارگران چگونه تنگ‌تنگ، کنار یکدیگر خوابیده‌اند و سر یکی روی پاهای دیگری قرار دارد، سپس او ملاحظه می‌کند که هیچ یک از کارگران رغبتی به خواندن کتاب نشان نمی‌دهند. ایشان ملاحظه می‌کنند که ودکا به مقدار زیادی مصرف می‌شود و می‌بیند که یک بازپرس پلیس سعی دارد موضوع دعوایی را روشن کند که تنها یک ژنده‌پوش گواهی‌دهنده‌ی آن می‌باشد.

او باز هم تماشا می‌کند که مردان دائم‌الخمر در خیابان‌ها می‌رقصند و آواز می‌خوانند، جمعیت درهم می‌لولد، تماشاخانه‌ها خالی افتاده‌اند و حتی یک کتاب هم جایی پیدا نمی‌شود. کاملاً درست است آقای دودونف، ما هر از چند گاهی یک مرتبه مجلس عرق‌خوری بر پا می‌کنیم و نه تنها در ایوانوو-وزنسک، بلکه در مسکو، سن‌پترزبورگ و جنوب روسیه هم. هر کارگر با فرهنگی مبارزه‌ای پیگیر علیه این کار زیان‌بار انجام می‌دهد. اما ما نمی‌توانیم با این عبارت موافق باشیم، که این یکی از بدترین مصیبت‌های زندگی کارخانه‌ای می‌باشد. هنگامی که یک کارگر بافنده کار تازه‌ای را پیدا می‌کند ده پانزده نفر را دعوت می‌کند و یک گالن ودکا نیز می‌خرد تا سوری بدهد. در این صورت، این مجلس می‌گساری نیست که برپا کرده‌اند، بلکه بدون این که گناهی کرده باشند، بعد از کار به منظور گفتن تبریک به کارگری که به‌واسطه‌ی بخت و اقبال خوش خود کاری پیدا کرده است مشروب می‌خورند. این امر هر روز اتفاق نمی‌افتد. به‌علاوه آیا ممکن است با اجازه‌ی شما این سؤال را مطرح کنم؟ چرا هنگامی که یک اشراف‌زاده گیلاسی به سلامتی خودش، گیلاسی به سلامتی شاه و جامی هم به سلامتی امیر می‌نوشد و این کار تا سیاه‌مست شدن او

هم‌چنان ادامه پیدا می‌کند، شما آقای دودونف نمی‌گویید که: مست‌بازی کار دائمی آن‌ها شده و چرا نمی‌گویید که این بدترین مصیبت زندگی طبقات بالا و تحصیل کرده می‌باشد؟"

فعالیت بابوشکین در منطقه‌ی نساجی تنها به کار ادبی ارتباط با ایسکرا و جزوه‌ی یادشده محدود نمی‌شد. فعالیت‌های او به‌عنوان یک مروج و سازمان‌دهنده‌ی کارگران نساجی بسیار متنوع بود و در تمامی این امور، بابوشکین از رهنمودهای لنین پیروی می‌کرد و دائماً با لنین مکاتبه‌ی شخصی داشت.

دستگیری ، زندان و فرار

فعالیت شدید بابوشکین در مناطق نساجی، به‌طور غیرقابل اجتنابی توجه مقامات را جلب کرد و در دسامبر ۱۹۰۱، ژاندارم‌ها به سازمان محلی هجوم برده، بابوشکین را به همراه عده‌ای دیگر دستگیر کردند. جرم او این بود که هویت خود را روشن نکرده است. ژاندارم‌ری برای شناختن هویت بابوشکین مدت‌ها تلاش کرد و سرانجام دریافت که او همان فردی است که در اکاترینواسلاو از دست آن‌ها فرار کرده است.

آن‌ها او را مدتی در همان منطقه نگاه داشته و سپس او را به جنوب، به جایی که به اصطلاح جنایت‌های سابق را مرتکب شده بود، فرستادند. بابوشکین تا ژوئن ۱۹۰۲ در زندان به سر برد. در این هنگام به‌طور پنهان، یک سوهان از خارج برایش فرستاده شد، او درب زندان را شکست و فرار کرد.

با لنین در لندن

او در سپتامبر ۱۹۰۲ بی‌آنکه جز روسی، زبان دیگری بلد باشد، بر آن شد تا از مرز عبور کند و به‌طور غیرمنتظره‌ای در خانه‌ی لنین در لندن ظاهر شد. در این زمان دفتر سردبیری ایسکرا در همین خانه قرار داشت. ن. ک. کروپسکایا در خاطرات خود، ورود بابوشکین را این‌گونه شرح می‌دهد:

"بابوشکین پس از فرار از زندان اکاترینواسلاو، در اوایل سپتامبر ۱۹۰۲ وارد لندن شد. فرار از زندان و عبور او از مرز با یاری گروهی از محصلین مدرسه انجام شده بود. آن‌ها موی او را رنگ کردند، چنان‌که بعد از مدتی به قرمزی تندی گرایید و توجه عموم را جلب می‌کرد. در آلمان به چنگ بازرسان افتاد و به‌هر صورت که بود، نگذاشت که او را به آمریکا بفرستند. تا زمانی که در لندن اقامت داشت او را در کمون جای داده بودیم. تا آن زمان بابوشکین شناخت سیاسی خود را به حد زیادی گسترش داده بود. او اکنون یک انقلابی کارکشته بود، چنان‌که می‌توانست خود نیز نظر بدهد. تجربه‌ی زیادی از انواع سازمان‌های طبقه کارگر داشت. از آن‌جا که خود یک کارگر بود، هدفی جز این نداشت که آن‌چه را یاد می‌گرفت، به هر طریق ممکن به کارگران دیگر برساند. چند سال قبل هنگامی که به مدرسه یک‌شنبه‌ها آمد، فردی کاملاً بی‌تجربه بود. من پیشامدی را به خاطر می‌آورم:

در آغاز او در گروه لیدیا میخایلوونا نیپوویچ^{۲۶} بود. آن‌ها دستور زبان روسی را یاد می‌گرفتند و مثال‌های زیادی را تمرین می‌کردند. یک بار بابوشکین روی تخته سیاه نوشت: "به زودی در کارخانه ما اعتصاب خواهد شد." بعد از درس لیدیا او را به کناری کشید و سرزنش کرد و به او گفت: "اگر می‌خواهی انقلابی باشی نباید کسی

²⁶ Lydia Mikhailovna Knippovich

را نسبت به خود مظنون کنی، بلکه باید قادر باشی خود را حفظ کنی ..."، بابوشکین شرمنده و سرخ شد، اما بعدها از لیدیا به عنوان بهترین دوست خود یاد می‌کرد و اغلب با او درباره فعالیت‌های خود مشورت می‌نمود.²⁷

در همان زمان پلخانوف وارد لندن شده بود. یک جلسه مشترک با بابوشکین ترتیب داده شد. مسائل روسیه مورد بحث قرار گرفت. بابوشکین برای خود نظریاتی داشت که قاطعانه از آن‌ها دفاع می‌کرد. او آن قدر گیرا بود که می‌رفت تا پلخانوف را تحت تأثیر قرار دهد و گتورگی والتینیویچ²⁷ با اطمینان قابل ملاحظه‌ای به او می‌نگریست. من هنوز موردی را به خاطر می‌آورم که هرچند مورد ناچیزی است، اما مربوط به شخصیت او است. دو یا سه روز پس از ورود بابوشکین و بعد از ورودش به کمون، از این که همه‌جا تمیز شده است، دچار تعجب شدیم. همه ریخت‌وپاش‌ها از بین رفته بود، روزنامه‌ها به طور منظم روی میز چیده شده و کف اتاق نیز جارو شده بود. بعد معلوم شد که بابوشکین همه چیز را مرتب کرده است. بابوشکین می‌گفت: "روشنفکر روس همیشه کثیف است، او به یک خدمتکار نیاز دارد، گویا که قادر به نظافت خودش هم نیست."

حدوداً در پاییز سال ۱۹۰۲، لنین شدیداً سخت مشغول ثبت نام کارگران حزبی و انقلابیون حرفه‌ای به منظور اعزام آن‌ها به سراسر روسیه به عنوان نمایندگان ایسکرا بود. همان طور که لنین بعدها نوشت، ایسکرا برای ایجاد سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای تلاش می‌کرد. این تلاش به خصوص در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۲ انجام گرفت. **سرانجام بر اکونومیسم که در آن زمان چیرگی داشت غلبه حاصل شد و سازمان مورد نظر لنین در سال ۱۹۰۳ به وجود آمد.**

²⁷ Georgi Valentinovich Plekhanov

نماینده‌ی ایسکرا در سن پترزبورگ

بابوشکین به زودی به‌عنوان یکی از نمایندگان ایسکرا به روسیه اعزام شد. وظیفه‌ی پُرمسئولیتی در سن پترزبورگ به او واگذار شد. در آن‌جا سازمان‌های حزبی سیاست انقلابی لنین را خیلی بد انجام می‌دادند. مبارزه‌ی حزبی میان انقلابیون سوسیال دموکرات که بعدها به بلشویک‌ها، و تجدیدنظرطلبان اکونومیست^{۲۸} یعنی منشوویک‌ها تقسیم شدند، در شدیدترین حالت خود بود. لنین تجدیدنظرطلبان اکونومیست را این‌گونه مشخص می‌کرد:

"نامطمئن و متزلزل در مسائل تئوریک، تنگ‌نظر، مشوق توده‌ها به حرکت خودبه‌خودی برای توجیه بی‌عملی خود، اتحادیه‌ی کارگری را به‌جای تریونی برای خلق با یک دفتر کار اشتباه گرفتن، ناتوان در تعیین یک برنامه‌ی وسیع و شجاعانه که بتواند حتی دشمنان را به خوبی تحت تأثیر قرار دهد، بی‌تجربه و مهارت در هنر حرفه‌ای خود، ضربه‌پذیر در مقابل مبارزه‌ی پلیس سیاسی. اکونومیست تجدیدنظرطلب، نه یک انقلابی بلکه یک اهل تفنن ضعیف‌الحال است."

رویزیونیست‌ها در کمیته‌ی سن پترزبورگ به‌وسیله‌ی شخصی به نام توکارف^{۲۹} نمایندگی می‌شدند. او هواداران ایسکرا را از کمیته اخراج می‌کرد. و به همین جهت ویش‌بالو^{۳۰} (اخراج‌کننده) نامیده می‌شد و هواداران او را ویشی‌بالوستی^{۳۱} می‌گفتند. نامه‌ی لنین به بابوشکین شاهد گویایی است از شخصیت بارز و فعال او در اواخر پاییز سال ۱۹۰۲ و آغاز سال ۱۹۰۳ (در این هنگام نام حزبی او نویتسکایا^{۳۲} بود) این پاره‌ای از نوشته لنین است :

²⁸ Economist Revisionist

²⁹ Tokarev

³⁰ Vishibalo

³¹ Vishibalovsti

³² Novitskaya

"ژانویه ۱۹۰۳، لندن. ضمن ابراز خوشحالی از کار فعالانه نویتسکایا از تو می‌خواهم که با همان روحیه، بدون کوچک‌ترین تعللی به مبارزه ادامه دهی. با ویشی‌بالوها و شیطنانی به نام مصالحه‌جویی و نظرات فریبکارانه مبارزه کن. برای صید، یک ماهی کوچک از یک وزغ بزرگ بهتر است. دو یا سه انسان فداکار و پر قدرت از یک دو جین آدم علاف بهتر است. تا آن‌جا که ممکن است، هر از چند گاهی نامه بنویس. تمامی ارتباط‌هایی را که با کارگران داری (همراه با توصیف و شرح آن‌ها) برای ما بفرست تا در صورت دستگیری تو دچار اشکال نگردیم."

می‌توان دریافت که نویتسکایا در سن پترزبورگ بیکار نبود، به خوبی معلوم است لنین کسی نبود که بی‌جهت از کارگران سازمان خود تعریف کند و اگر او از کار فعالانه‌ی نویتسکایا اظهار رضایت می‌کند، این به علت پشتکار او در پیکار مجدانه بر مبنای خط مشی لنینی در سازمان سن پترزبورگ می‌باشد و این کار مسئله ساده‌ای نبود.

بابوشکین به‌عنوان یک نفر نماینده‌ی بیمه در سن پترزبورگ زندگی می‌کرد و گذرنامه‌ی بسیار مناسبی نیز داشت. با وجود این به هر حال پلیس رد او را پیدا کرد و فعالیت کوتاه ولی سودمند او در سازمان سن پترزبورگ پایان گرفت.

دستگیری و تبعید به سیبری

در اواخر ژانویه سال ۱۹۰۳، بار دیگر بابوشکین دستگیر شد، این بار او یک سال و نیم در زندان مجرد به سر برد و در سال ۱۹۰۴ به منطقه دورافتاده یاکوتسک^{۳۳} در سیبری تبعید شد.

بابوشکین علیرغم دردسرهایی که در خلال زندان انفرادی طولانی خود کشید، با وجود سختی‌های ناشی از تبعید در سیبری به ویژه مشکلات‌اش در حفظ ارتباط صحیح با حزب، ابداً

³³ Yakutsk

دل‌سرد نشد. او از انسان‌هایی از این نوع نبود. به‌علاوه زمان دل‌سردی نبود. در ۱۹۰۴ نشانه‌های دمیدن انقلاب ۱۹۰۵ به‌طور مشخص احساس می‌شد. بابوشکین زیاد مطالعه می‌کرد و خود را تربیت می‌نمود. او کاملاً آگاه بود که تکامل هر چه بیشتر انقلاب به کارگران با کیفیت هر چه بالاتر نیاز دارد، و تا آن‌جا که می‌توانست مجدانه خود را با شناخت تئوریک مجهز می‌کرد. به‌هرحال پس از یک سال آموزش تئوریک پیگیر، کار عملی انقلاب حتی آن زندانیان تزاری که به ماورای مدار قطب شمال تبعید شده بودند به سوی خود فراخواند.

مبارزه‌ی ۱۹۰۵ و مرگ به‌هنگام انجام وظیفه

در سال ۱۹۰۵، سبیری نیز مانند بقیه‌ی روسیه‌ی پهناور، به خیزش درآمد. سال ۱۹۰۵، توده‌های بسیاری را به مبارزه فعالانه‌ی سیاسی برانگیخت. انقلابیون تبعیدی که از قبل در سبیری بودند، بلافاصله در آن‌جا رهبری جنبش را به‌دست گرفتند. طبیعتاً انسانی انقلابی هم‌چون بابوشکین، جایگاه مناسبی را در مبارزه‌ای که به حق برایش تلاش می‌کرد اشغال نمود. ما او را در رأس رزمندگان، در نزدیک‌ترین شهر به محل تبعید او یعنی ایرکوتسک^{۳۴} مرکز بزرگ سبیری می‌یابیم. سپس کمیته‌ی حزب در سبیری او را برای انجام فعالیت به چیتا^{۳۵} که به آن‌هنگام کاملاً در دست توده‌های شورشی بود فرستاد. در آن‌جا بابوشکین با تمام توان انقلابی خود وارد عمل شد.

اما در پایان دسامبر ۱۹۰۵، قیام مسلحانه در مسکو شکست خورد. معیارهای جابراکه‌ی حکومت تزاری به سبیری نیز رسید. در اول ژانویه ۱۹۰۶، شب‌هنگام ژاندارم‌های ایرکوتسک تمامی اعضای کمیته‌ی حزب را دستگیر کردند.

³⁴ Irkutsk

³⁵ Chita

برای سازمان‌دهی دوباره، از چیتا که هنوز آزاد مانده بود، کمک طلبیده شد. چیتا بابوشکین را به یاری ایرکوتسک فرستاد. او همراه رفیق دیگر و مقدار زیادی اسلحه به آن‌جا شتافت.

در ایستگاه اسلودیانکا^{۳۶} در خط آهن کروگلو-بایکال^{۳۷} بابوشکین و رفقاییش به وسیله‌ی هیأت کیفری، به ریاست بارون بلور زاکوملسکی^{۳۸} که از جانب تزار برای سرکوب انقلاب به سیبری روانه شده بود، دستگیر گردید. جلادان تزاری بابوشکین جوان و رفقاییش را یک‌جا و در کنار گوری که تازه کنده شده بود، تیرباران کردند. از آن‌جا که بابوشکین از اظهار هویت خویش خودداری کرده و از انجام هرگونه مذاکره‌ای با دشمن سر باز زده بود، ناشناخته به آرام‌گاه خویش رفت. لنین در مورد این جنایت نوشت:

"بابوشکین قربانی هواداران وحشی تزار شد. اما او می‌دانست که مرگ نمی‌تواند امری را که او زندگی خود را در راهش فدا می‌سازد، نابود کند، چرا که هزاران و میلیون‌ها دست دیگر در کار خواهند شد، چرا که رفقای دیگر نیز بر سر همین خواست جان خواهند گذاشت. چرا که تا هنگام پیروزی و فتح خواهند جنگید."

در این شرح مختصر از دوره‌های حیات بابوشکین، این فرصت نبود که به زندگی خصوصی او نیز پرداخته شود. زیرا که می‌بایست سرشت انقلابی او بررسی می‌شد. بابوشکین به مادر سخت‌کوش خود عشق می‌ورزید و اشتیاق زیادی نسبت به او داشت. اما به ندرت می‌توانست کاری برای او انجام بدهد. زندان، تبعید، تعقیب و آزارهایی که بابوشکین مجبور به تحمل آن‌ها بود، مادرش را افسرده می‌کرد و سایه‌ای غم‌آلود و کسالت‌بار بر زندگی او می‌انداخت.

بابوشکین با یک زن کارگر به نام پراسکوویا ریباس^{۳۹} ازدواج کرده بود. همسرش یک انقلابی بود که به‌طور مخفی زندگی می‌کرد. او شکنجه و زندانی شده بود. در انیستیتوی لنین اسنادی

³⁶ Sludyanka

³⁷ Kryglo-Baikal

³⁸ Baron Billor Zakomelsky

³⁹ Praskovya Ribas

وجود دارد که نشان می‌دهد که پراسکویا ریاس با کودکی در بغل، بدون پول، بدون گذرنامه و در حالی که هر آن انتظار دستگیری می‌رفت، در تور^{۴۰} و این یا آن شهر دیگر آفتابی می‌شد.

سال‌ها گذشت اما این دو انسان از خود گذشته و با ایمان نه یکدیگر را دیدند و نه از هم‌دیگر خبری به‌دست آوردند. هیچ‌کس ندانست که بابوشکین در اثنای آن دوران ارتجاع سیاه شهید شده است. تنها در سال ۱۹۱۰ این مسئله روشن شد. لنین در یادنامه‌ای درباره‌ی بابوشکین نوشت:

"ما در چنان شرایط نکبت‌باری زندگی می‌کنیم که این امکان را به‌وجود می‌آورد که یک کارگر حزبی مهم، رفیقی که غرور حزب است و استوارانه زندگی خویش را سراسر وقف کارگران کرده است، ناپدید شود و اثری از او به جا نماند و عزیزترین و نزدیک‌ترین کسان او، همسر و مادرش، و نزدیک‌ترین رفقاییش تا سال‌ها ندانند که چه اتفاقی برای او رخ داده است: آیا گرفتار زندان است؟ آیا در تبعید کشته شده؟ یا همانند قهرمانان در پیکار با دشمن شهید شده است؟ سرنوشت ایوان واسیلیوویچ این گونه بود. ما اخیراً از مرگ او مطلع شدیم."

پنج سال تمام طول کشید تا جریان مرگ بابوشکین به رفقاییش رسید. پیدا است که سخن گفتن از حیات خصوصی انسانی چون بابوشکین بی‌مورد است.

او که فعالانه راه را برای انقلاب کبیر اکتبر هموار می‌ساخت، زندگی خصوصی نداشت، چرا که او تمام هستی خود را بدون هیچ شائبه‌ای وقف انقلاب پرولتری کرد. برای او مقدر نشد که سرانجام پیروزی سوسیالیسم را در یک ششم کره‌ی زمین ببیند.

⁴⁰ Tver

مؤخره‌ای کوتاه بر چاپ جدید

پس از غلبه‌ی "دموکراسی‌خواهی" بر "مبارزه‌ی طبقاتی" در ذهنیت آحاد توده‌ها بر بستر جنبش منحط سرنگونی‌طلبی و براندازی، و با جانشینی مقوله‌ی "وحدت جنبش‌ها" به جای "اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی کارگران" بر زمینه‌ی نئولیبرالیسم گلوبال، مقوله‌ی "کارگر انقلابی" و "پراتیسین کمونیست" نیز جای خود را به "فعال" کارگری و ... داد.

با خواندن زندگی‌نامه‌ی کوتاه بابوشکین این عایدمان می‌شود که آن‌چه در زمانه‌ی ما از دست رفته است دقیقاً مبارزه‌ی راستین طبقاتی است و آن‌چه به کف آمده است دقیقاً برقراری هژمونی لیبرالیسم است. به‌راستی مقایسه کنید افکار و اعمال مبارزینی چون بابوشکین و سوردلف و ... را با فعالین کارگری‌ای چون اسماعیل بخشی و رضا شهابی و دومی‌ها بازنمایی تمام و کمال هژمونی لیبرالیسم در جنبش کارگری ایران هستند. وظیفه‌ی ما تبدیل شدن به اولی‌ها است.

موضوع بسیار ساده است: تا آن‌جا که محوریت از مبارزه‌ی طبقاتی به فعالیت آزادپخواهانه و دموکراسی‌طلبانه بدل گردد، جنبش کارگری به هم‌دست جنبش‌های لیبرالی برآمده از جامعه‌ی مدنی و به عامل جنبش سرنگونی‌طلبانه و براندازی‌خواهانه تبدیل خواهد شد و هر چه قدر محوریت با مبارزه‌ی طبقاتی باشد جنبش کارگری هرچه‌بیش‌تر از جامعه‌ی مدنی آکنده از لیبرالیسم‌کننده خواهد شد و طبقه به‌منزله‌ی طبقه تکوین خواهد یافت. این روند به میان‌جی پراتیسین‌های طبقاتی و سازمانی که متشکل از این پراتیسین‌های طبقاتی است ممکن خواهد گردید و نه با فعالینی از جنس فعالین کارگری و معلمان فعلی که سر در محافل جنبشی دارند و پیاده نظام سرنگونی‌طلبی هستند.

کارگرگرایی میانه‌حال و عارضه‌مند نیز که با لفظ کارگر لاس می‌زند، طبقه را از مهم‌ترین سلاحش یعنی سازمان منظم و منضبط انقلابیون محروم می‌کند و به جای سیاست کلیت‌نگر

و دیالکتیکی که برآمده از تحلیل مشخص از شرایط مشخص است، کارگران را در معرض سست‌عنصری و دوری از ساحت و میدان سیاست قرار می‌دهد. طبقه‌ی کارگر نه با متشکل شدن صرف حول منافع اقتصادی‌اش بل که هم‌چنین با درگیرشدن در مسایل کلان اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه است که وارد فرآیند طبقه‌شدن می‌کند و این درگیری ذیل رهبری سازمان منظم انقلابیون است که پیش می‌رود. با این حال کارگرگرایی طبقه را به مصایبش فرومی‌کاهد و خواست‌الغای وضعیت سرمایه‌دارانه را بدون سیاست طبقاتی و سازمان‌کادرها، که این سیاست را می‌پروراند، در اذهان القا می‌کند که صد البته ناشدنی است.

پراتیک کادرهایی چون بابوشکین چون ستاره‌ای سوسو می‌زند و مسیر را نشان می‌دهد. نمی‌شود از زیر بار تکالیف سترگی که مسیر انکشاف و اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی به ما امر می‌کند دررفت و هم‌چنان طلب مقصد انقلابی داشت. "فعالین" کارگری جنبش را آغازگاه خود قرار می‌دهند، و سر از سیاست سرنگونی درمی‌آورند؛ کارگرگرایان اقتصاد و مبارزه‌ی اقتصادی را آغازگاه خود قرار می‌دهند و سر از آشفستگی و آرزواندیشی درمی‌آورند، لیکن سازمان انقلابیون کارگری از سیاست می‌آغازند، از جنبش درمی‌گذرند و مبارزه‌ی اقتصادی را هم گامی در مسیر مبارزه‌ی سیاسی درک می‌کنند و در مسیر اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی قدم برمی‌دارند.

بابوشکین قربانی هواداران وحشی
تزار شد. اما او می‌دانست که مرگ
نمی‌تواند امری را که او زندگی خود
را در راهش فدا می‌سازد، نابود کند،
چرا که هزاران و میلیون‌ها دست
دیگر در کار خواهند شد، چرا که
رفقای دیگر نیز بر سر همین
خواست جان خواهند گذاشت. چرا
که تا هنگام پیروزی و فتح خواهند
جنگید.

لنین

